

تأملی بر حقیقت مفهوم «نبوت» از منظر عرفان شیعی با نگاهی به مقاله «تست پیشگویی نبوت در عهد جدید» اثر «جان پنی»

حورا سادات قضا^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۲۵، صفحه ۱۶۹ تا ۱۹۴ (مقاله پژوهشی)

چکیده

یکی از مباحث مهم در ادیان الهی - که پیشینه‌ای به طول تاریخ بشر دارد - مسئله چستی؛ چگونگی و حقیقت مفهوم «نبوت» است. مسئله نبوت مسئله‌ای است که با توجه به جایگاه مهم و برجسته آن در ادیان، ذهن هر اندیشمند علاقمند به مباحث الهیات را به خود مشغول ساخته است. الهیات یهودی، الهیات مسیحی و الهیات اسلامی در هر دو مذهب شیعه و اهل سنت، هر یک به طرح مباحثی در این امر پرداخته و آثاری نگاشته‌اند.

از رهگذر نیم نگاهی به مفهوم نبوت در الهیات مسیحی که به بهانه مطالعه مقاله «جان پنی» با عنوان «تست پیشگویی نبوت» صورت گرفت و به تبع آن الهیات یهودی و حتی الهیات اسلامی البته با رویکرد کلامی، اینگونه به نظر می‌رسد که آنچه در این باره و پیرامون مسئله نبوت در خلال تمامی این بیانات و آثار دیده می‌شود با احترام به ساحت همه پویندگان راه علم و تحقیق دارای خلأها و نواقص بسیاری بوده و روشن کننده ابهامات موضوع نمی‌باشد و هیچ‌یک به اندازه مکتب عرفا و نگاه عرفانی به این مسئله به حقیقت این مفهوم نزدیک نبوده است.

لذا پژوهش حاضر بر آن است تا به منظور فهم و تبیین حقیقت مسئله نبوت، این مسئله را از دیدگاه ژرف و دقیق عرفان شیعی مورد بررسی قرار دهد. برای این منظور بیش از همه نقطه نظرات عارف واصل حضرت امام خمینی (علیه السلام) مد نظر قرار گرفته است.

به باور نگارنده دیدگاه عارفانه شیعی ژرف‌ترین و دقیق‌ترین دیدگاه مطرح شده در این باره است و تبیین و تفهیم و درک صحیح این مفهوم از دیدگاه عرفان شیعی، به جهت جامعیت و شمولیت آن، مانع



از گفت و شنودهای بی حاصل شده و انسان را به حقیقت رهنمون می‌شود. همچنین این تبیین عرفانی از مسئله نبوت را می‌توان پاسخگوی بسیاری از سوالات و مباحث مطروحه در این حوزه دانست. لذا بسیاری از مباحث و مسائل، مانند آنچه در مبحث «تست پیشگویی نبوت» طرح و دنبال می‌شوند در مقابل این دیدگاه بلند و ناب اصولاً جلوه‌ای جز خُردی و رنگ باختگی نمی‌یابند.

کلیدواژه‌ها: نبوت؛ ولایت؛ عرفان شیعی؛ امام خمینی؛ الهیات؛ الهیات مسیحی.

مقدمه

دانشمندان، عارفان، متکلمان و حکیمان بسیاری در طول تاریخ درباره مسئله نبوت و پیامبری و برخی از شئونات و مسئولیت‌های آن، سخن گفته‌اند. این امری است که در تمام ادیان مورد توجه بوده و لذا هر یک سخنان و تحلیل‌های مختلفی را در این باب مطرح کرده و نتایجی گرفته‌اند.

در اغلب آثاری که در کتابخانه‌ها پیرامون مبحث پیامبری و نبوت یافت می‌شود، به مباحثی ناظر به جنبه‌های تاریخی، اخلاقی و اجتماعی، ضرورت‌ها و اهداف، و یا اوصاف انبیاء نظیر عصمت، اعجاز و علم و مانند آن پرداخته می‌شود.

آنچه در غالب آثار و سخنان اکابر و دانشمندان دیگر ادیان و مذاهب دیده می‌شود، (مانند مقاله «تست پیشگویی نبی») با تمام قلم فرسایی‌هایی که در آنها شده است، در نهایت، جز طرح مباحثی نه چندان عمیق، نتیجه‌ای به بار نیاورده و می‌توان آن را از جمله علوم لاینفعی شمرد که باید از آن به خداوند پناه برد، چرا که «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند».

بدیهی است تا زمانی که اصل و حقیقت مفهوم عظیم «نبوت» بدرستی شناخته نشود و جایگاه اصلی و حقیقی پیامبران روشن نگردد، شئون و وظایف ایشان نیز بدرستی فهمیده نخواهد شد و لذا مسلماً صحبت از مباحث پیرامونی این مسئله و پرداختن به فرعیات آن نیز چندان مثمر ثمر و تاثیر گذار نخواهد بود و نتایج حاصله از آن نیز چندان صحیح و دقیق و بدور از اعوجاج و نواقص نمی‌باشند.

معنا و مفهوم نبوت

معنا و مفهوم نبوت و تبیین آن از جمله مسائل مهمی است که از دیرباز مورد توجه و مذاقه متفکران و اندیشمندان ادیان گوناگون قرار گرفته است و هریک از ایشان از نقطه نظر خاص خود به شرح و تبیین این مسئله پرداخته‌اند. فقها و اهل شریعت بیش از هر چیز بر اساس اصل قاعده لطف و اینکه بدون وجود حجت و تعیین تکلیف الهی کیفر بندگان قبیح است به این مسئله پرداخته‌اند. متکلمین غالباً مسئله نبوت را از حیث ارتباط با اصول سه‌گانه توحید و نبوت و معاد و با توجه به نقطه وصل دو اصل توحید و معاد و از دو منظر عقل و نقل مورد مذاقه قرار می‌دهند و علاوه بر قائلیت به قاعده لطف بیشتر از طریق تبیین فوائد و آثار و ضرورت بعثت انبیاء به مسئله نبوت نظر دارند. آنان که دستی در حوزه مسائل اجتماعی و سیاسی داشته‌اند آن را از رهگذر نگاه به تمدن بشری و چرایی و چگونگی نقشی که مسئله نبوت می‌تواند در جهت نظامات اجتماعی جوامع بشری و پیشبرد تمدن بشری ایفاء کند مورد بررسی قرار داده‌اند. همه اینها در نزد اندیشمندان و متفکران ادیان گوناگون غالباً در محدوده



همان مبانی تفکرات و اندیشه‌هایی که بدان باور داشته‌اند مورد بررسی قرار گرفته است. هر یک از این دیدگاه‌ها در عین اینکه مباحث قابل‌ی را ارائه می‌کنند ولی دارای نواقص و نقاط ضعف زیادی بوده و سوالات بسیاری را بی‌پاسخ می‌گذارند و خلأهای آنها مشهود است.

اما حقیقتاً نبوت چیست؟ آیا می‌توان به مفهوم حقیقی آن دست یافت؟ چه دیدگاه و چه نگاهی در شناخت و بیان آن کامل‌ترین و جامع‌ترین است؟

لازمه ورود به بحث در ابتدا شناخت معنای واژه نبوت است.

واژه شناسی

«نبی» از جمله واژگانی است که از منظر لغویون دارای معانی مختلفی است.

اهل لغت برای نبی دو ریشه را معرفی کرده‌اند. بعضی ریشه این واژه را از «نبأ» و بعضی از «نبو» دانسته‌اند.

«نبأ» در اصل به معنای رفتن از مکانی به مکان دیگر است، و می‌گویند «و سیئلاً نابعی» یعنی سیلی که از شهری به شهر دیگر می‌رود و از این قیاس است که به خبر نیز «نبأ» گویند؛ زیرا از مکانی به مکان دیگر می‌آید. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۵/۳۸۵)

«نبو» اصل در معنای آن «ارتفاع» است. لذا به زمین مرتفع نبی گفته می‌شود. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۵/۳۸۴)

عمده دلیل این اختلاف معنا به اختلاف ریشه این کلمه برمی‌گردد. برخی این واژه را مهموز و از ریشه «نبأ» دانسته (زمخشری، ۱۴۱۹ق، ۲/۲۳۹) و برخی آن را ناقص واوی و از ریشه «نبو» گرفته‌اند. (مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ۱۲/۱۴)

قائلین به نظریه اول چنین استدلال می‌کنند که جمع «نبی»، «انبیاء» است زیرا وقتی در همزه ابدال صورت می‌گیرد و این ابدال لزوم پیدا می‌کند، هنگام جمع بسته شدن هم، جمعی همانند جمع ناقص بسته می‌شود. (جوهری، ۱۴۰۷ق، ۱/۷۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۱/۱۶۳)

اما قائلین به نظریه دوم نیز چنین استدلال می‌کنند که استعمال واژه‌ای که مهموز و بر وزن فعیل است ایجاب می‌کند که جمع آن بر وزن «فُعلاء» باشد و اگر جمع بر وزن «أفُعلاء» آمده است یعنی که بر وزن فعیل و در اصل ناقص بوده است همچون غنی؛ اُغنیاء. (ابن منظور (به نقل از زجاج)، ۱۴۱۴ق،

۳۰۳/۱۵) و چون در قرآن جمع «نبی» بصورت «انبیاء» و بر وزن «افعلاء» آمده است و وزن أفعلاء مختص وزن فعلیل ناقص است بنابراین ریشه این واژه ناقص می باشد و نه مهموز.

برخی از محققین نیز اضافه کرده اند که اگر نبی مهموز باشد قلب همزه لازم می آید در حالیکه اصل بر عدم قلب است. (مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ۱۲/۱۲)

اگر نبی را از ریشه «نبو» و ناقص واوی بدانیم، اصل در معنای آن «ارتفاع» است. لذا به زمین مرتفع نبی گفته می شود. واژه «نبو» با قواعد اشتقاق همانند «نبه» به معنای رفعت است که می تواند ادعای ناقص بودن واژه نبی را تقویت کند. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۵/۳۸۴)

و اگر نبی را از ریشه «نبا» و آن را مهموز بدانیم، به دو معنای «خبر» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۱۵/۳۰۲) و «طریق» (ابن منظور (به نقل از کسائی)، ۱۴۱۴ق، ۱۵/۳۰۳) آمده است. راغب اصفهانی «نبا» در معنای «خبر» را از خود «خبر» متمایز کرده و به خبر ذو فائده و پراهمیت تخصیص زده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۷۸۸). و ابن فارس اصل را در این ماده، انتقال از مکانی به مکان دیگر گرفته است که در این صورت معنای «خبر» و «طریق» از مصادیق آن شمرده می شوند زیرا هر دو متضمن انتقال و حرکت از جایی به جای دیگر است. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۵/۳۸۵)

راغب همچنین بعد از بیان معنای نبی و اشتقاق آن از نبا مطلبی را نقل می کند با عبارت «قال بعض العلماء» که نبی از «نبوه» به معنای رفعت است و نبی به این خاطر نبی نامیده شده است که به رفعت از دیگران متمایز شده است و آیات **﴿وَأذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا، وَرَفَعْنَا مَكَانًا عَلِيًّا﴾** براین مطلب دلالت می کند. وی سپس جمله ای دارد مبنی بر اینکه واژه نبی بدون همزه، در مقام استعمال، رساتر است از نبی مهموز زیرا در صورت اول یعنی استعمال غیر مهموز، معنای آن شامل هر دو معنا می شود پس نبی رفیع القدر مخبر عن الله است، اما عکس آن رساننده این معنا نیست و تنها دلالت بر «إخبار» می کند بدون رفعت مقام. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۴۸۲)

واژه «نبا» در قرآن کریم ۸۰ بار به صورت اسم و فعل، مفرد و جمع آمده و همگی حکایت از این می کند که متن گزارش امر مهممی بوده است. واژه «نبی» نیز در قرآن کریم به صورت اسم مفرد و جمع ۸۰ بار آمده است. (معجم المفهرس آنلایین)

دیدگاه جمع میان هر دو ریشه

ابن عربی که از معاریف اهل عرفان است، در فتوحات مکیه ذیل عنوان «فی معرفه مقام النبوه و اسراره» باب ۱۵۵، در واقع هر دو ریشه را در ماده نبی پذیرفته است. وی ریشه «نبو» (غیر مهموز) را



عبارت از رفعت گرفته ولی معتقد است از این ریشه اسم یا صفتی بر الله تعالی اطلاق نشده است. از نظر وی معادل این معنا در اسماء و صفات الهی، اسم «رفیع الدرجات»، «ذو العرش»، «یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده» و یا اسم «العلی» و یا «الأعلی» است. از دید وی نبوت از «نبو» همان نبوت از «نبأ» است که جایز است به قصر خوانده شود زیرا در این حالت به اصل ارجاع داده می‌شود. «وَأما النبوة التي هي غير مهموزة، فهي الرفعة ولم يطلق على الله منها اسم ولها في الإله اسم رفيع الدرجات، ذو العرش، يلقى الروح من أمره على من يشاء من عباده. ولها أيضا الاسم العلي والأعلى. وهي النبوة المهموزة وهي مولدة عن النبوة التي هي الرفعة. فالقصر الأصل والمد زيادة. ألا ترى العرب في ضرورة الشعر تجوز قصر الممدود لأنه رجوع إلى الأصل ولا تجبز المد المقصور لأنه خروج عن الأصل». (ابن عربی، بیتنا، ۲/۲۵۳)

در این دیدگاه «نبأ» مهموز در واقع برآمده و مولود «نبو» غیر مهموز است و از «نبو» که ناقص و اوی است مشتق شده است.

خلاصه‌ای از آنچه از کلام ابن عربی و موازین عرفانی او در باب جمع میان این دو معنا دانسته می‌شود را می‌توان اینگونه نگاشت که در دیدگاه ابن عربی مقام نبوت دارای شأنی رفیع و عالی است که از مقام خلیفه الهی سرچشمه می‌گیرد و نبوت مقام ظهور خلافت است و آنکه در این مقام قرار می‌گیرد با اتصال به حقیقت وجودی که بدان متصل است، از آن حقیقت اخبار می‌کند، چرا که لازمه این رفعت و شأن عالی، احاطه و علمی است که به سبب آن اتصال بدان دست یافته و لذا به انبأ و اخبار از آن علومی که بدان احاطه یافته است، می‌پردازد به إذن الله و از این جهت است که به او نبی گفته می‌شود.

امام خمینی از عبدالرزاق کاشانی نقل می‌کند که وی نبوت را به معنای انبأ (آگاهانندن) می‌داند؛ زیرا پیامبر از ذات خدا و اسماء و احکام و اراده‌هایش خبر می‌دهد. و در ادامه در نقد سخن او می‌گوید: عبدالرزاق در تبیین معنای نبوت، به نبوت ظلّیه پرداخته است؛ گرچه در این مرتبه سخن وی درست است، اما نبوت در افقی برتر - که نبوت حقیقی نامیده می‌شود - به معنای اظهار و انبأ ذاتی و ظهور خلافت و ولایت است؛ و خلافت و ولایت مقام بطون و نهان نبوت هستند. (خمینی، ۱۳۷۶ ش، ۴۲) و نبوت در مقام شامخ ظهور ذاتی، عبارت است از اظهار حقایق الهی و اسماء و صفات ربوبی در نشئه عینی. (همان، ۱۱۶)

امام خمینی در این بیان مسئله نبوت و مقام نبی را از دو جنبه ظاهر و باطن آن مورد توجه قرار داده است. به نظر می‌رسد ایشان نیز در این بیان نظر به جمع هر دو ریشه از معنای «نبی» داشته است چنانکه جنبه و معنای «انبأ» را از عبدالرزاق کاشانی پذیرفته ولی کامل نمی‌داند و به مقامی رفیع‌تر قائل است که آن را «نبوت حقیقی» نامیده است و از آن به مقام باطن و نهان نبوت تعبیر می‌کند.

واژه نبی در کتاب مقدس

واژه نبی، به عنوان یکی از برجسته‌ترین حوزه‌های مشترک ادیان بومیّه ادیان ابراهیمی، پیش از اسلام نیز کاربرد داشته است. واژه انگلیسی آن کلمه «Prophet» است که از کلمه یونانی «Prophets» مشتق شده و به معنای «کسی که سخن می‌گوید»، «کسی که اعلام می‌کند»، «کسی که از آینده سخن می‌گوید»، «کسی که از پیش سخن می‌گوید» آمده است. (Eliada, ۱۹۸۱: P. ۱۶)

اصطلاح نبی بیش از سیصد بار در کتاب عهد قدیم تکرار شده و به افراد مختلفی اطلاق شده است و در بیشتر موارد، این کلمه برای اشاره به «اخبار از احکام الهی، امور دینی و امور آینده» است. (هاکس، ۱۳۷۷ش، ص ۸۳۷)

بنابر آنچه در تورات آمده است، واژه «رائی» پیش از «نبی» برای رساندن مفهوم پیامبری بکار می‌رفته است. (کتاب نخست سموئیل، باب ۹، آیه ۹) گرچه به نظر می‌رسد کاربرد واژه «رائی» به معنای بیننده در ترداد با واژه «نبی» است اما برخی شواهد نیز نشان از متفاوت بودن این دو واژه دارند مانند مواقعی که این دو واژه در کنار یکدیگر بکار رفته‌اند. (اشعیا، باب ۳۰، آیه ۱۰)

بعضی نیز از تحول معنایی واژه «نبی» در بستر تاریخ سخن می‌رانند. مک گراث از این تطور تاریخی چنین گزارش می‌کند: «نبوت در دوران قبل از تبعید عمدتاً با تجربیاتی خلسه‌آور از ملاقات با خدا ملازم دانسته می‌شد و با اعمال و حرکات تند و هیجان زده مربوط می‌گردید. با این حال عمل نبوت به مرور زمان بیشتر به پیام نبی ربط داده شد تا رفتار و حرکات او. اعتبار نبی در گرو برخوردارگی او از عطیه روح بود و همین امر بود که به پیام نبی اعتبار می‌بخشید، پیامی که اغلب از آن به عنوان کلام خدا یاد می‌شد. (مک گراث، ۱۳۸۵ش، ص ۳۰۸). در مورد حضرت مسیح نیز برخی گزارش‌های انجیل دلالت بر نبی خواندن وی توسط خودش می‌کند. (انجیل متی، باب ۱۳، آیه ۵۷؛ انجیل لوقا، باب ۱۳، آیه ۳۳)

ایزوتسو واژه نبی را هم در کتاب مقدس و هم در قرآن به معنی کسی می‌داند که خدا وی را از میان مردم برمی‌گزیند تا وحی را دریافت کند و آن را به خاطر بسپارد و به دیگران نیز برساند با این تفاوت که نبی در قرآن پیشگو نیست بلکه از جهان دیگر، از جهان نادیده، خبر می‌دهد... (ایزوتسو، ۱۳۹۳ش، ۲۳۲-۲۳۴)

نبوت در ادیان الهی

نبوت از اصول اساسی در همه ادیان الهی و در عین حال از جمله مباحث و مسائل چالشی در ادیان مختلف بوده است. پیامبران غالباً محور رویدادهای تاریخی در همه کتاب‌های مقدس هستند.



رویدادهایی که افراد در آنها بر مبنای پذیرش و یا عدم پذیرش دعوت پیامبران به دو گروه اصلی صالح و طالح تقسیم می‌شوند. به عنوان مثال در دین یهود نبوت از جایگاه خاصی برخوردار است و در کتب دینی‌شان به کزات به آن اشاره شده است. نبی شخصی است که خداوند او را انتخاب می‌کند تا کلام خود را در قالب گفتار به بشر برساند و آنان را در مسیر کمال و هدایت قرار دهد. این شخص از سایر افراد متفاوت است و متصف به صفاتی است که الهی بودن او و آمدنش از سوی خداوند را می‌رساند. او با استفاده از طرق خاصی به پیام الهی رهنمون می‌شود و آن را در اختیار سایر افراد قرار می‌دهد. در عهد عتیق واژه انبیا، فقط بر انبیای حقیقی اطلاق نمی‌شد، در کنار انبیای حقیقی، انبیای جعلی و دروغین نیز بودند. افرادی که سخن می‌گفتند و تعلیم می‌دادند، بدون این‌که خداوند بدانها الهام کرده باشد. این انبیاء غیبگویانی بودند که با حدس و تخمین سخنانی می‌گفتند تا دستمزدی بگیرند و در جامعه به فسق و فجور و گنه‌کاری می‌پرداختند. (ر.ک. ارمیا ۲۳: ۱۴ و ۱۳) لذا در این کتاب مباحثی چون جزای انبیای دروغین (برای نمونه ر.ک. تثنیه ۱۳: ۱۵ و ۱۸: ۲۰ ارمیا ۱۴: ۱۵)، تشخیص صدق و کذب انبیا (تثنیه ۱۳: ۱۶) مطرح بوده است.

نبوت مسیحی، اما در تاریخ، تصویر دیگری از نبوت است، بدین صورت که مسیح به مراتب بالاتر از جمیع انبیاء است، آخرین مکاشفه و مژده و پیام خداست؛ مسیح کلمه حیات است و ما، در مسیح، دارای همه چیز می‌باشیم. (ویلسن، بی تا، ۲۸-۳۰) مسیح خدایی است که موقتاً برای بخشش گناهان اولیه آدمیان از آسمان به زمین نزول کرده و در قالب انسان تجسم یافته و به شکل بشر در آمده است. او پس از تحمل درد و مصیبت کشته می‌شود و سپس از قبر برمی‌خیزد و مجدداً به آسمان صعود می‌کند و در سمت راست پدرش، که هم ماهیت اوست، بر تختی می‌نشیند. (آشتیانی، ۱۳۸۹ ش، ۳۱۶) بنابراین در مسیحیت نبوت وجود ندارد اما وحی قطع نشده است و با صعود مسیح به آسمان، رسالت او در میان شاگردانش ادامه دارد و لذا وحی نیز وجود دارد. (همان)

مسیح دوازده نفر از ملازمان خویش را انتخاب کرد که پیام خدا را به مردم برسانند به همین جهت مسیحیان اولیه، حواریون را به منزله پیغمبران خدا دانسته و پیغام ایشان را چون کلام الهی قبول می‌کردند. از دیدگاه مسیحیان رسالت منحصر به حواریون نیست بلکه رسالت در طول زمان‌ها و نسل‌ها ادامه یافته و به دیگران نیز منتقل شده است. (لوقا، ۱۰: ۲۷۹)

به هر حال ماهیت نبوت بر این اساس استوار است که خداوند، انسان‌ها را به حال خود رها نکرده است؛ بلکه برای آنان راهنمای الهی فرستاده است. خداوند به نبی موهبت دریافت پیام الهی و انتقال آن را به دیگران عطا کرده است. رسول از سوی خداوند انتخاب می‌شود و باید پیام خداوند را به مردم

برسانند و طبق خواست خداوند عمل کند؛ چرا که تقدیر او این است که مسئولیت الهی را بپذیرد. نبی محرم اسرار الهی می‌شود؛ زمانی سخن می‌گوید که از سوی خداوند به او فرمان داده شود. (تثنیه، ۵: ۵) خداوند خود، نبی را حفظ و دل او را استوار می‌گرداند تا مأموریت خویش را انجام دهد. (ارمیا، باب ۱، آیه ۸ و ۷)

اهداف پیامبران در کتاب مقدس

پیامبران به جهت رسالت خاصی که بر دوش داشتند اهداف ویژه‌ای را دنبال می‌کردند. مهم‌ترین اهدافی که پیامبران دنبال می‌کردند عبارت بود از:

۱ - دعوت به یکتاپرستی به عنوان مهم‌ترین و اولین هدف؛ «تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد، هیچ‌گونه بتی به شکل حیوان یا پرنده یا ماهی برای خود درست نکن. در برابر آنها زانو نزن و آنها را پرستش نکن»، (خروج ۳: ۲۰ و ۴) «حال دریافتم که در سراسر جهان خدایی، جز خدای اسرائیل نیست». (دوم پادشاهان ۱۵: ۵)

۲ - ابلاغ و تبیین شریعت و احکام و قوانین زندگی؛ در ده فرمان موسی آمده است «قتل نکن، زنا مکن، دزدی نکن، دروغ نگو، چشم طمع به مال و ناموس دیگران نداشته باش و به فکر تصاحب غلام و کنیز، گاو، الاغ و اموال همسایه‌ات نباش». (خروج، ۲۰: ۱۷)

۳ - توصیه و دعوت به رعایت مسایل اخلاقی و حسن سیره در سلوک اجتماعی؛ حضرت موسی (علیه السلام) مسایل اخلاقی را از برای مردم بیان کرده‌اند، مسایلی مربوط به دستگیری از ناتوانان، رفتار با کارگران، بیوه زنان، یتیمان و همسایگان و وفای به عهد، اجتناب از دروغگویی و سخن چینی و اجتناب از همنشینی با بدکاران و احترام به والدین و تواضع و فروتنی، نفی تکبر و خودخواهی، نفی انتقام‌گیری و کینه‌توزی و غیره که این مطالب به طور مکرر در کتاب‌های تثنیه، لاویان، خروج آمده است.

ماهیت «نبوت» از منظری دیگر

اما اصل نبوت در اسلام مبتنی است بر نگاه توحیدی به جهان هستی و از آنجا که خداوند متعال واجب الوجود از تمام جهات است، فیاض علی الإطلاق بوده و به همین دلیل موجودات را در مسیر کمالشان هدایت می‌نماید و در این مسیر هر موجودی در حد قابلیت خود مورد رحمت الهی قرار می‌گیرد. پیامبران مبعوث شده‌اند تا عهده‌دار هدایت انسان‌ها در مسیر کمال الهی باشند.

متکلمین غالباً معتقدند، با قبول وجود خداوند و اصل توحید و با توجه به صفاتی چون عنایت الهی، اصل نبوت اصلی ضروری است. به عبارت دیگر، نمی‌توان وجود چنین خدایی را در عالم قبول کرد و در



عین حال پذیرفت که چنین خدایی انسان‌ها را به حال خود رها کرده تا مسیر هدایت را خود بیابند، بویژه آنکه انسان‌ها بدون رهنمودهای پیامبران قادر به درک تمام حقایق دینی نبوده و نیستند.

در مقاله مورد بحث یعنی «تست پیشگویی نبوت» اثر «جان پنی»، استاد الهیات مسیحی در دانشگاه الهیات استرالیا، نیز از منظر کلامی به بحث و بررسی نبوت و چگونگی تشخیص اصالت و درستی آن پرداخته شده است. وی در این مقاله قائل به متغیر بودن بیان نبوی است و در نتیجه نگران ارزش دادن به وحی‌های نبوی کم اهمیت و دارای کاربرد موقت شده است و از این موضوع برحذر می‌دارد و همینطور نسبت به پیامبران دروغین هشدار می‌دهد. وی اساساً مسئله نبوت را در هر دو کتاب عهد قدیم و عهد جدید مسئله پیچیده‌ای قلمداد می‌کند که قابل ارزیابی انتقادی می‌باشد. (ر. ک، پنی، مبحث معنای وحی نبوی در مقاله تست پیشگویی نبوی، ص ۶۷-۸۲)

اما آنچه را در این پژوهش در صدد طرح آن هستیم، نه پرداختن به مباحث چالشی درباره اصل نبوت و فروعات آن در ادیان الهی دیگر بالاخص بهودیت و مسیحیت است، و نه اصولاً پرداختن به این مفهوم از نقطه نظر دیدگاه‌های کلامی هر یک از ادیان اعم از الهیات مسیحی و بهودی و حتی اسلامی، گرچه از این منظر هم بصورت کوتاه و گذرا به این بحث اشاره شد، بلکه در این پژوهش بنا داریم به تبیین حقیقت مفهوم «نبوت» از منظری دیگر بپردازیم. حقیقتی که فهم صحیح آن، ما را از هرگونه فهم و برداشت ناصواب و هرگونه سخن و چالش و اعتقاد کم بهره، بی‌نیاز کرده و دیدگاهی ژرف را پیش چشم می‌نهد که حقیقتاً راهگشا بوده و این قابلیت را داراست که همگان را از فروعات نادرستی که بر علوم غیر حقیقی بار می‌شوند برهاند و آن نقطه نظر و دیدگاه عرفان ناب شیعه در باب اصل «نبوت» است. و به این ترتیب تفاوت بسیار زیاد و عمیق این نگاه با نگاه‌های ساده و سطحی و غالباً کم‌مایه به مباحث الهیاتی منجمله بحث نبوت نیز آشکار می‌شود.

حقیقت نبوت

در واقع حقیقت و جایگاه نبوت چنان عمیق و چنان عظیم است که می‌توان گفت اسرار نهفته و حقیقت‌های تقریر نشده بسیاری را درباره شئون، وظایف، جایگاه و صفات آن در جای خود قابل بررسی دارد و البته کامل‌ترین، دقیق‌ترین و زیباترین تعبیّرات و تقریرات از این اسرار و حقایق را می‌توان در کلام اندیشمندان و عارفان شیعی یافت.

در دیدگاه بعضی از حکما، حقیقت نبوت، نیروی گیرنده حقایق و سروش‌های غیبی است که پیامبران حقیقت آن را به صورت القاء وجودی و تعلیم روانی در روان خود می‌یابند و هرگز در مورد آنچه به آنان القا

می شود تردید نخواهند داشت. حقیقت نبوت تعلیم وجودی است؛ یعنی ارتباط روح قدسی پیامبران با دستگاه ربوبی است، از همین جهت استفاده از تعلیمات غیبی بسته به ظرفیت وجودی نبی، دارای مراتب بسیار خواهد بود. (داور پناه، ۱۳۶۶ش، ۲۴/۱۳)

علامه سید حیدر آملی در تعریف حقیقت نبوت می گوید: نبوت به طور اطلاق عبارت است از قبول نفس قدسی، حقایق، معلومات و معقولات از جانب خدای متعال به واسطه جوهر عقل اول که گاهی جبرئیل نامیده می شود و گاهی روح القدس. و رسالت عبارت است از تبلیغ همان معلومات و معقولات برای استفاده کنندگان و تابعین آن نبی و رسول. (آملی، ۱۳۸۲ش، ص ۲۶۹)

البته ایشان نبوت را از ناحیه اهل شریعت و اهل طریقت و اهل حقیقت و به حسب مقام هر یک از آنها به طور جداگانه تعریف می نماید. (که محل بحث نمی باشد)

ابن عربی معتقد است نبوت علی الاطلاق منزلتی است که توسط اسم شریف «رفیع الدرجات ذوالعرش» معین می گردد. یعنی مقام و منزلتی است که ناشی از اسم رفیع الدرجات است. پس وقتی سالک به این منزلت و مقام رفیع دست یافت، دو حالت در مورد او متصور است؛ یا آنکه خداوند او را مامور به انبیا می نماید به وسیله لقاء روح به او، که در این صورت او نبی است به نبوت تشریحی و دائماً با انذار همراه است و یا اینکه او نبی است به نبوت عامه (نبوت تعریفی) بدون رسالت و ماموریتی از جانب خداوند. در اینجا روشن می شود که چگونه جنبه رفعت نبوت، اصل و مصدر و منبع جنبه دیگر آن است که عبارت از انبیا باشد. (ابن عربی؛ بیتا، ۲/۲۵۴)

از همین روست که وی نبوت مهموز را مولد از نبوت به معنای رفعت می داند. به این معنا که وی نبوت واوی به معنای ارتفاع را اصل و نبوت مهموز به معنای اخبار را فرع بر آن گرفته است.

از منظر عرفان، عالم دارای یک قوس نزول و یک قوس صعود است. قوس نزول آن است که در آن؛ عالم تعین و ظهور یافته و تجلی حق را به نمایش می گذارد. می توان گفت عالم در منتهای این سیر تنزلی مشهود می گردد و پایان این قوس، ابتدای قوس صعود است که در آن باید استعدادها به ظهور و فعلیت برسند و این در حقیقت آغاز معراج هر یک از اجزاء هستی است تا رسیدن به قدری که در خزائن الهی برایش مقدر شده است، ﴿وَأَنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾. (الحجر/۲۱)

در دیدگاه ابن عربی براساس بعضی روایات، نبوت شأنی پیش از آفرینش دارد. و آفرینش محصول تعین، ظهور و تجلی حق است. به تعبیر ابن عربی عالم ظل و سایه حق است و به منزله نماینده یک حقیقت است. حق از حیث ذاتی خویش خواست که دیده شده و آشکار گردد و لذا تجلی نمود.



این تجلی مراتبی دارد که از آن به تنزل و حضور حق در عوالم وجود یاد می‌شود (ر.ک: ابن عربی، ۱۹۴۶م، ۲/ ۲۶). و نبوت در قوس نزول واسطه ظهور حقایق و کمالات ذات احدیت است. آنکه واسطه ظهور حق و برزخ وحدت و کثرت و وجود و امکان و در یک کلام واسطه حق و خلق است، همو نبی واقعی است و نبوتش ذاتی و مطلق است و از آن تعبیر می‌شود به «حقیقت محمدیه» که خلیفه و آیینۀ حق و مقرب‌ترین به حق است. او مظهر اسم اعظم و واسطه حق و خلق است و لذا رب الاسماء است. و بدین ترتیب ظهور همه انبیاء در طول تاریخ در واقع ظهور تدریجی آن نبوت مطلقه است. پیامبران هر یک رسولی از رسولان آن حقیقت کلی هستند و به تعبیری مظهر اسمی از اسماء کلی هستند که خود تحت ظل اسم اعظم هستند. (نک؛ قیصری، ۱۳۷۵ش، ۱۷۵-۱۷۸)

به تعبیر ابن عربی دوران انبیاء دوران نبوت باطنی او و ظهور عنصری او دوران نبوت ظاهری اوست. (ابن عربی، بی‌تا، ۱/ ۱۴۳)

بنابر آموزه‌های عرفانی که امثال ابن عربی و امام علیه السلام بر آن راه یافته‌اند هر یک از پیامبران معراجی دارند به آن اسم عظیم خویش و در این معراج که مقام قرب ایشان است علو و رفعتی می‌یابند. لازمه این علو و رفعت، احاطه‌ای وجودی ایشان است بر مراتب پایین‌تر که دارای آن علو و رفعت نیستند. این علو و رفعت سبب علم و آگاهی می‌شود که دیگران از آن بی‌خبرند همچون کسی که از کوهی بالا می‌رود و از آنجا به آنچه و آنکس که در دامنه کوه است احاطه می‌یابد و بهره‌مند از علم و دانستنی‌هایی می‌گردد که آنان که در دامنه‌اند از آن بی‌خبرند. نبی که در باطن خویش به چنین رفعتی رسیده است، اگر به اذن الله مامور شود بی‌خبران دامنه کوه را اخبار می‌کند و این همان جمع دو ریشه نبو و نبأ در واژه نبی است.

به بیانی دیگر پیامبران که هر یک مظهر اسمی از اسماء حق هستند در قوس صعود، سالک به سوی آن اسمی هستند که در علم حق برای ایشان اراده شده است. سلوک ایشان نیز در واقع به جهت جذبۀ همان اسم از اسماء الله است و آن اسم ایشان را به سلوک در مسیر آن اسم کشانده و با اتصال به آن اسم خود مظهر آن اسم می‌شوند و سپس به سوی خلق بازگشته و از آن اسم خبر می‌دهند و دیگران را نیز بدان می‌خوانند. در این میان آنکه اسم اعظم است و تمامی اسماء الهی را در خود دارد و خود تجلی اسماء الله کامل است پیامبر خاتم علیه السلام است و از همین روست که ختم نبوت است. (ر.ک: خمینی، ۱۳۷۶ش، ذیل مبحث نبوت)

حقیقت نبوت از منظر نگاه عرفانی امام خمینی

از جمله اندیشمندان و عارفان شیعی بنام در عصر حاضر، می‌توان از امام خمینی رحمته الله علیه نام برد که ما در اینجا قصد داریم به اقتضای و اجمالاً مبحث نبوت را در کلام و از منظر عرفانی ایشان پیگیری کنیم.

مرحوم آشتیانی در پیشگفتار کتاب «مصباح الهدایه» که معروف‌ترین کتاب عرفانی امام است و خود شرحی بر آن نگاشته، بیان می‌کند: یکی از آثار نفیس در مبحث نبوت و ولایت، به طریقه محققان از عرفا و کمال از حکمای اسلامی، رساله مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية اثر سید سادات و اماجد العرفاء و الفقهاء، قدوة الحکماء المتألهین، استاد محقق در حکمت متعالیه، مرحوم مبرور، حضرت امام خمینی، سقی الله تربته، می‌باشد. مرحوم امام خمینی کتاب سر الصلوة، که بحق اثری است بی نظیر، و شرح دعاء السحر، و اثر حاضر را به زبان عرفان - که لسان خاص این قبیل از آثار است و جز خامه کمال از ارباب عرفان هیچ قلمی را توانایی آن نیست که اثری قابل دوام و کتابی که حق مطلب عرفانی را ادا نماید به وجود آورد - تصنیف فرموده‌اند. (خمینی، ۱۳۷۶ ش، ۹)

آشتیانی زبان کتاب را رسا و زیبا و بهجت افزا توصیف کرده و معتقد است در این کتاب مسائل غامض و مباحث عالیة نبوت و ولایت در عبارات نسبتاً کوتاه ولی رسا با مهارت تقریر شده است. وی همچنین تبیین حقیقت نبوت را از سوی امام، دارای نکات ابتکاری دانسته و می‌گوید: امام رحمته الله علیه در مورد حقیقت نبوت تعریفیه و ولایت محمدیه، مطالب دقیق و تحقیقی به قید تحریر در آورده‌اند که خاص خواص و در بعضی موارد ابتکاری است. (همان، ۱۰)

وی در باب تحریر مباحث غامض توسط امام خمینی می‌گوید: ایشان (امام خمینی) در تحقیق حقیقت نبوت و ولایت قبل از تعیین خلقی و بعد از ظهور در مراتب غیب، یعنی عالم جبروت و ملکوت و عالم شهادت و رجوع به عالم مبدأ و رجوع در مرتبه واحد به قاب قوسین و مقام احدیت (او ادنی)، امهات مباحث ولایت و نبوت اعم از نبوت تعریفی و تشریحی را با ذکر دلایل نقلی و عقلی طرح کرده و به تحریر عالی‌ترین مباحث عرفانی و ذوقی پرداخته‌اند. (همان، ۱۲۶)

در حقیقت روش امام در مباحث عرفانی ناظر به حقیقت در آیین شریعت، طریقت و حکمت و بار یافتن به حریم خورشید هویت، با براق و ررف عقل، کشف و شرع است. (کیاشمشکی، ۱۳۷۹ ش، ۱۳۲)

ضرورت نبوت و پیامبری در نگاه متکلمان غالباً مبتنی بر «قاعده لطف» است. «قاعده لطف»، به عنوان یکی از قاعده‌های مهم و یکی از دلایل عقلی در علم کلام، عبارت است از هر آنچه که مکلف با آن، به فرمان برداری نزدیک‌تر، و از معصیت دورتر گردد بدون اینکه اختیار از او سلب شود. اکثر علما و



متکلمان امامیه، قائل به وجوب لطف بر خداوند هستند. کاربرد این قاعده در علم کلام گسترده بوده و متکلمان امامیه اثبات بسیاری از عقاید خود مانند وجوب تکلیف، وجوب بعثت، وجوب امامت و... را بر این قاعده استوار کرده‌اند. چنانکه شیخ مفید در «النکت الاعتقادیه» (مفید، ۱۴۱۴ق، ۳۵) و خواجه طوسی در «تلخیص الحاصل» (طوسی، ۱۳۹۸ش، ۳۴۲) بدان پرداخته‌اند.

علامه حلی نیز در شرح تجرید خویش می‌گوید دلیل بر وجوب لطف، آن است که لطف، غرض مکلف (خداوند) را حاصل می‌گرداند. بنابراین، واجب است و اگر نباشد، نقض غرض لازم می‌آید. (حلی، ۱۴۲۲ق، ۳۲۴-۳۲۵)

علامه همچنین در توضیح «قاعده لطف» آن را به شکل صغرا و کبرای منطقی ارائه نموده و می‌فرماید: از وجود و کمالات «نبی» در مبحث عرفان به «انسان کامل» تعبیر گردیده و بحث انسان کامل در این دو وادی بلند معرفت و دانش برگشت به نبوت در اعلی مرتبه آنکه نبوت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و خاتم پیامبران است دنبال گردیده. اما در علم کلام از طریق تبیین فوائد و آثار بعثت انبیا با تمسک به قاعده لطف به این مسأله پرداخته شده است... (همان، ۴۸)

بو علی سینا نیز در تبیین اثبات نبوت از طریق قاعده لطف بیان می‌دارد: جایز نیست که عنایت نخستین خداوند، یعنی علم خداوند به نظام خیر، منافی همانند وجود موبر پلک‌های چشم و ابروها و فرو رفتن کف پاها و غیره را اقتضا کند ولی نبوت را که اساس و سرآمد منافع بشری است را، اقتضا نکند. (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ۴۴۱ و ۵۵۶)

متکلمان شیعه همچنین مفهوم نبوت و پیامبری را البته با پشتوانه قرآنی و روایی به «دریافت و ابلاغ پیام الهی» معنی می‌نمایند.

اما امام بحث از حقیقت نبوت را در زمره مباحث دقیق عرفانی می‌داند و نه مباحث موجود در کتب کلامی. (خمینی، ۱۳۷۶ش، ۱۶۴)

چنانکه پیشتر گفته شد در اینجا بر آنیم تا حقیقت مفهوم نبوت را از دیدگاه اندیشمند و عارف فرزانه شیعه در عصر حاضر، حضرت امام خمینی (رحمته الله علیه) طرح و تبیین نماییم. دیدگاه ژرف و عمیقی که می‌توان گفت دقیق‌ترین مفاهیم و حقایق الهی و آسمانی را در باب مسئله نبوت بیان داشته و به رشته تحریر درآورده است. ایشان جزو معدود کسانی است که در این زمینه آثار ارزشمندی ارائه نموده و حقیقت نبوت و پیامبری را با نگاه عمیق عرفانی - فلسفی و از جنبه‌های گوناگون مورد مذاقه قرار داده است و با چنین نگاهی ژرف سراغ حقیقت نبوت به عنوان واسطه فیض الهی رفته و طرحی نو در انداخته است.

البته این عمق و دقت و وسعت نظر ناشی از آن است که ایشان از نادر عالمان دینی است که هم در علوم عقلی تخصص دارد هم صاحب نظر در علوم نقلی است و هم از کشف و شهود بهره برده است.

امام علیه السلام وقتی جایگاه و کمالات خاتم پیامبران را مطرح می‌کند چنان می‌نماید که گویی از مرتبه فرشی «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ» (الکهف ۱۱۰) تا مرتبه عرشی «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ» (النجم ۹) آن را با شناخت عمیق عرفانی باریافته و با بیان ساده و عرفانی برای جهانیان معرفی نموده است. (صادقی ارزگانی، ۱۳۸۶، ش ۱۷)

از دیدگاه امام علیه السلام به مسئله نبوت که بیشتر عرفانی است تا کلامی و فلسفی، نبوت اینگونه تعریف می‌شود: نبوت عبارت است از آنکه حقایقی را که در هویت غیبی نهان است، بر آئینه‌های صیقلی که استعداد آن را دارند، که وجه غیبی در آنها به حسب استعدادشان از حضرت غیب نازل شده، به واسطه این فیض اقدس در آنها ظهور یابد، اظهار شود. (خمینی، ۱۳۷۶، ش ۱۷)

امام در بیان دیگر درباره حقیقت نبوت و پیامبری، به کشف و بسط حقایق، و درک و حفظ وحدت و کثرت، اشاره نموده و می‌فرماید: حقیقت نبوت عبارت است از کشف حقایق و بسط حقایق. اگر کسی بتواند وحدت و کثرت را با هم ادراک و حفظ کند قهراً نبی است و چیز دیگری لازم نیست. این همان حقیقت نبوت است. (اردبیلی، ۱۳۸۱، ش ۳/۳۵۲)

ایشان همچنین در باب مقام خلیفه الهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید: تمام دایره وجود از عوالم غیب و شهود تکوینا و تشریعا و جودا و هدایتا ریزه خوار هدایت آن سرور هستند و آن بزرگوار واسطه فیض حق و ربط بین حق و خلق است، و اگر مقام روحانیت و ولایت مطلقه او نبود احدی از موجودات لایق استفاده از مقام غیب احدی نبود و فیض حق عبور به موجودی از موجودات نمی‌کرد و نور هدایت در هیچ‌یک از عوالم ظاهر و باطن نمی‌تابید. (امام خمینی، ۱۳۷۰، ش ۱۵۰)

از آنجایی که دیدگاه امام خمینی درباره حقیقت هستی دیدگاه وحدت نگر است، وی رسالت پیامبر را دعوت و هدایت انسان‌ها به سوی توحید می‌داند که این امر در صورتی به صورت حقیقی و به معنای واقعی کلمه میسر است که پیامبر وحدت و کثرت را با هم درک نماید و عالم ملک و ملکوت را با هم حفظ کند تا به بسط حقیقت توحید موفق شود. لذا می‌فرماید: هر کس توانست این طور باشد که نه عالم غیب او را از عالم طبیعت باز دارد و نه عالم طبیعت او را از مشاهده غیبیه برباید، او نبی است. (همان، ۳۵۱)

از منظر امام علیه السلام نبوت نبی بر این اصل استوار است که حضرت اسم الله (که امام از آن به حضرت واحدیت یاد می‌کند) از حضرت احدیت خبر می‌دهد و در جای دیگر مراد از مقام «أحد» را مقامی می‌داند



که در آن تمامی جلوات کثرت نفی می شود و می فرماید: در کریمه مبارکه مذکور است: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و معلوم است که مراد نفی کلیه کثرات و قلع جمیع جهاتی است که از آن استشمام کثرت می شود و اسم «احد» از لوازم آن حقیقه الحقایق است. (خمینی، ۱۳۷۶ ش، ۴۲)، نبوت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به حسب باطن مظهر نبوت در مرحله واحدیت است و به حسب ظاهر مظهر بطون نبوت خودش می باشد. (همان، ۴۲) امام با این بیان به حدیث نبوی «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» که خلقت نوری آن حضرت را پیش از همه مخلوقات معرفی می کند، اشاره می نماید.

ارتباط نبوت و ولایت

عارفان که در حقیقت دارای مقام شهود حقایق هستند برای مقام نبوت و ولایت ارتباط تنگاتنگی از نوع بطن و ظهر قائلند. ایشان نبوت را مقام ظهور ولایت، و مقام ولایت را که باطن نبوت است نیز همان مقام خلافت الهی می دانند.

امام خمینی نیز بر همین مبنا بوده و نبوت را در حقیقت مقام ظهور خلافت و ولایت دانسته و عنوان می کند: باطن نبوت همانا مقام خلافت و ولایت است. (خمینی، ۱۳۷۶ ش، ۴۸)

از منظر عرفا اساسا وجود خلیفه ضروری است از آن جهت که عالم به واسطه خلیفه الله بریاست و تمامی عالم در آئینه وجود اوست که ظهور می یابد. در این دیدگاه مفهوم خلافت با آنچه در مباحث کلامی و یا افواه عامه مطرح است متفاوت است.

خلافت در این معنا، ظهور حقیقت وجودی است از آن ذات غیبی که هیچ اسمی بدان راه ندارد و بلکه تمامی اسماء الله در آن مندرک هستند. این حقیقت غیبی، مجهول مطلق است و اینکه اینهمه تعینات و مظاهر از مفاتیح غیب به منصفه ظهور می رسد بحثی عمیق متکی بر شهود را می طلبد. (شیرازی صدر الدین، ۱۳۸۱ ش، ۱۰۰)

امام علیه السلام می فرماید: هویت غیبی احدی و عنقاء مغرب که در غیب هویت جایگزین است و حقیقتی که در زیر سراپرده های نور و حجاب های ظلمانی هست در مقام عماء و بطون و نهان خانه غیب است و کمون در همه عوالم ذکر حکیم نه اسمی از او هست و نه رسمی و از آن حقیقت مقدسه در همه عوالم ملک و ملکوت نه اثری و نه نشانی است. دست آرزوی عارفان از آن کوتاه است تا آنجا که اشرف مخلوقات عرض کرد ما تو را آنچنان که شایسته شناسایی است نشناختیم و آنچنان که شایسته پرستش است نپرستیدیم. (خمینی، ۱۳۷۶ ش، ۱۳)

از منظر عرفا این مقام غیب مطلق، همان مقام کنز مخفی و قبل از ظهور و تجلی است و پس از این مقام و در اولین تجلی است که مقام ولایت رخ می‌نماید و این مفهوم همان روایت نبوی است که فرمود: «اول ما خلق الله نوری. عرفا از این مقام به مقام «خلیفه الله»، «ولایت علوی»، «حقیقت محمدیه» و «انسان کامل» نیز تعبیر می‌کنند. بنابراین خلیفه الله همان جلوه و ظهور الله است در مقامی دیگر.

امام علیه السلام همچنین در جای دیگر در این زمینه می‌فرماید: این خلافت از بزرگ‌ترین شئون الهی و والاترین مقامات ربانی است، باب ابواب ظهور و وجود است و کلید کلیدهای غیب و شهود است. این خلافت همان مقام عندی است که کلیدهای خزائن غیب که به جز او کسی آن را نمی‌داند در آن مقام است بواسطه همین خلافت بود که اسماء حضرت حق پس از آنکه باطن بودند ظاهر شدند و صفاتش پس از آنکه پنهان بودند آشکار گردیدند. (خمینی، ۱۳۷۶ ش، ۵۲)

صدر المتألهین نیز در شواهد الربوبیه، به این نکته تصریح کرده است که: انسان بالغ از سه قوه احساس و تخیل و تعقل برخوردار است هرکدام از قوا نیز قوه و استعداد و کمالی دارند. کمال تعقل در انسان اتصال به ملاً اعلی و مشاهده ذوات ملائکه مقربین است و کمال قوه حس مصوره (تخیل) مشاهده اشباح مثالیه و تلقی مغیبات و اخبار جزئیه از آن اشباح و اطلاع از حوادث گذشته و آینده است. کمال قوه حس نیز شدت تأثیر در مواد جسمانی به حسب وضع است که باعث انفعال مواد و خضوع قوای جسمانی و قوای حال در بدن است. بنابراین آن انسان کاملی که این سه مرتبه را در حد کمال و اتم داراست و کسی در این کمال به پای مرتبه او نرسد، همان خلیفه الهی است و استحقاق ریاست خلق را داراست و به او وحی می‌شود و با معجزات الهی تأیید می‌گردد و بر دشمنان نصرت می‌یابد. (شیرازی صدر الدین، ۱۳۸۱ ش، ۴۰۸)

نبوت به عنوان مقام ظهور این ولایت، در حقیقت «انباء» از آن مقام باطنی خویش می‌کند. این مقامی است که همه انبیاء داشته‌اند اما هر یک به فراخور مقام و رتبه خویش و میزان بهره‌ای که از این مقام داشته‌اند از آن خبر داده‌اند و این همان معنای روایت نبوی است که فرمود: «یا علی کنت مع الأنبياء سرا و معی جهرا» (کاشانی، ۱۴۲۳ ق، ۷/۲۶۹) یا علی تو با همه انبیاء در سر و نهان بودی و با من در ظاهر و آشکار هستی. و «یا بعث الله علیا مع کل نبی سرا و معی جهرا» (أملی، ۱۳۴۵ ش، ۳۸۲) چرا که انسان کامل در این مقام خلافت و ولایت، احاطه اتم و اکمل بر تمامی عوالم و عناصر وجود دارد و جهان هستی نیز در کلیت خود تنها با قیمومیت اوست که بریاست و او با تمام اجزاء و عناصر هستی معیت وجودی دارد و صاحب چنین مقامی صاحب ولایت مطلقه است.

«ولی» از اسماء الهی است و از آنجاکه هر اسم مظهري دارد که این مظهر باید همچون خود آن اسم



پایدار و دائم باشد، اسم الهی «ولی» نیز مظهری دارد که چون خود او باید ابدی و ازلی باشد لذا عالم بدون «ولی» نخواهد بود. (حسن زاده آملی، ۱۳۷۸ ش، ۳۴۰)

امام خمینی نیز بر این اعتقاد است که نبوت عبارت است از اظهار آنچه در غیب الغیوب است در حضرت واحدیت (که این اظهار) مناسب با استعداد مظاهر و بر اساس تعلیم حقیقی و خبر دادن ذاتی است. بنابراین «نبوت» مقام ظهور خلافت و ولایت، و خلافت و ولایت مقام بطون نبوت است. (خمینی، ۱۳۷۶ ش، ۳۸)

ممکن است در اندیشه بعضی چنین خطور کند که مبحث «ولایت» و مبحث «نبوت» دو مقوله مجزا از یکدیگر هستند و باید در دو ساحت مجزا از هم پیگیری شوند در حالیکه امام علیه السلام نیز چون دیگر عرفای بصیر، مهر بطلان بر این اندیشه زده و ولایت و نبوت را باطن و ظاهر یک حقیقت می‌داند. از دیدگاه امام ولایت اصالتاً در ساحت نبوت مطرح است؛ زیرا ولایت باطن نبوت است و تا کسی این باطن را نداشته باشد به مقام نبوت نمی‌رسد و نبوت مقام ظهور خلافت و ولایت است.

در این دیدگاه، انبیا با جنبه باطنی خود که مقام «ولایت» است، به کشف حقایق الهی و دریافت آن حقایق راه پیدا می‌کنند و با جنبه ظاهری خود که «نبوت» است به بسط آن حقایق به اندازه توان و قابلیت مخاطبان خویش می‌پردازند.

به نظر امام خمینی علیه السلام پیامبر خدا دارای شرح صدر و قوت قلبی است که هم وجهه بشری دارد و به کثرات طبیعت نظر دارد و وضعیت مردم عادی را می‌تواند به خوبی درک نماید، و هم وجه دیگر قلب آن حضرت متوجه وحدت و عالم غیب است و حقایق الهی را می‌تواند دریافت نماید و این حالت طوری است که هیچ کدام مانع دیگری نمی‌گردد امام خمینی از این‌ها نتیجه می‌گیرد که منصب نبوت یک امر جعلی و قراردادی نیست بلکه منصب نبوت قائم به حقیقت شخص نبی است و نبی این قابلیت را دارد که بتواند حقایق را در عالم غیب مشاهده نموده و از آنجا بگیرد و در عالم شهود آن حقایق را بسط دهد و به دیگران برساند. (صالحی مالستانی، ۱۲۱)

«پس نبوت، یک امر مجعول و منصب جعلی نیست؛ مثل اینکه در عرش بنشینند و مشورت و مصلحتی باشد که از بین این مردم به چه کسی منصب نبوت بدهیم؟ بلکه این منصب به عین حقیقت آن نبی قائم است؛ چون باید کسی باشد که بتواند حقایق را از عالم غیب مشاهده کرده و گرفته و در عالم شهود و کثرت بسط دهد و به دیگران برساند و این بدون اینکه هر دو وجهه قلب به طرف شهادت و غیب باز باشد، تحقق نمی‌پذیرد». (اردبیلی، ۱۳۸۱ ش، ۳/۳۵۱)

لازم به ذکر است که وقتی در بیان عارفان سخن از مراتب ولایت و نبوت به میان می‌آید و مرتبه ولایت والاتر از مرتبه نبوت معرفی می‌شود به معنی برتری مقامات افراد و اشخاص نیست. گاه از این سخن سوء برداشت‌هایی شده و گمان شده است که این مراتب در افراد و اشخاص تعریف می‌شود حال آنکه در حقیقت همه اینها مراتب یک حقیقت و سلسله انوار یک نور کلی هستند. به گفته حکیم متألّه ملاهادی سبزواری، اهمیت ولایت نسبت به نبوت، در یک شخص است؛ یعنی این بُعد ولایت نبی مهم‌تر از بُعد نبوت او است و این سخن هرگز به معنای آن نیست که ولی از پیامبر مهم‌تر باشد تا در نتیجه، پیامبر تابع ولی باشد. (سبزواری، ۱۳۷۲ش، ۲۷۸)

مراتب نبوت

حقیقت نبوت و انبیا توسط انبیای الهی از نظر امام علیه السلام دارای مراتبی است که هر یک با دیگری متفاوت بوده و زبان خاص خودش را دارد. اختلاف این مراتب به حسب مراتب نشئات غیب و شهود است که در آن هر قومی زبان ویژه‌ای دارد. امام علیه السلام در این باره به آیه ۴ سوره ابراهیم استشهدا نموده و نبوت را به ۵ مرتبه تقسیم و رتبه بندی می‌نماید:

- ۱- نبوت در مرتبه عالم طبیعت یا نبوت تشریحی؛ در این مرتبه انبیا برای کسانی است که محدود به حدود عالم ماده هستند و سخن به زبان ایشان است.
- ۲- انبیا در عالم عقول؛ مرتبه دیگری است که خاص مقربین و صاحبان راز می‌باشد و به زبان خاص ایشان است که زبان رمز است و تعلیم بر آدم و حوا از این قبیل است.
- ۳- انبیا در مرتبه حضرت اسم اعظم؛ که در آن انبیا از حضرت اسم اعظم و رب انسان کامل به حقیقت اطلاقی وی صورت گرفته است.
- ۴- نبوت حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله؛ که در آن از عین ثابت محمدی بر سایر اعیان، انبیا صورت گرفته است.
- ۵- انبیا حضرت اسماء در مقام واحدیت؛ که برترین مراتب است و انبیا در آن مرتبه از اسم اعظم در مقام ظهور در مقام واحدیت و اسماء الهی بوده است و بالاتر از آن، انبیا و تعلیمی نیست زیرا که همه بطون است و کمون. (خمینی، ۱۳۷۶ش، ۳۸-۳۹)

از نظر امام خمینی بالاترین مرتبه نبوت در مقام واحدیت و نشئه علمیه حضرت جمعی صورت می‌گیرد که با ظهور اسم اعظم «الله» در این مقام تحقق پیدا می‌کند. توضیح نظر امام را می‌توان این گونه بیان کرد که: اسم اعظم «الله» دارای دو وجه است؛ یکی وجه غیبی و کمون آن است که از این وجه رخ به سوی ذات حق دارد و منزه از ظهور است که «لن ترانی» گویای این وجه است و وجه دیگر آن، ظهور و تجلی آن در مقام واحدیت است. بنابراین، اسم اعظم «الله» با وجه غیبی خود، حقایق را از



حضرت ذات می‌گیرد و در مقام واحدیت ظاهر می‌نماید و اینگونه است که از نظر امام خمینی بالاترین و نخستین مرتبه نبوت و سرآغاز حقیقت نبوت شکل می‌گیرد. البته ابناء و خبر دادن در هر مرتبه به حسب خودش می‌باشد که امام می‌فرماید: واژه «نبی» به اسم اعظم اطلاق نمی‌شود. نبی مطلق که با تکلم ذاتی در حضرت واحدیت سخن گفته و حقایق هویت غیبی را در آینه اسماء منعکس نموده، اسم اعظم «الله» است و معنای «انباء» در این مقام عبارت از اظهار حقایق مستور در هویت غیبی، در مرآئی (آینه‌های) صیقل یافته مستعد اسماء است. (خمینی، ۱۳۷۶ ش، ۴۰؛ و. ک: صالحی مالستانی، ۱۲۲)

ایشان در شرح و بیان این روایت شریف پیامبر که می‌فرمایند: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ أَدْمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَاللَّيْلِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ۱۸/۲۷۸)؛ می‌گوید: اسم اعظم که اصل خلافت است مساوق با روح محمدی است و با تمام ظهور، در وجود او ظاهر شده است و چون ظاهر و مظهر با یکدیگر متحد هستند پس اسم اعظم عین حقیقت محمدی است و همین حقیقت واسطه ظهور اسماء در حضرت علمی و کشف در مقام واحدیت است پس ولایت و نبوت او ازلی و ابدی است بدین ترتیب سریان خلافت محمدی در همه عوالم و ولایت و ظهور او را به حسب شئون و حدود هر عالم نبوت گویند به همین خاطر رسول گرامی اسلام فرمود: من نبی بودم آن گاه که آدم بین آب و گل بود. (خمینی، ۱۳۷۶ ش، ۲۹)

امام خمینی رحمته الله علیه در همین راستا قائل به رابطه‌ای عمیق و انفکاک ناپذیر میان مقام نبوت و ولایت است و در باب بیان این حقیقت یادآور می‌شود که الفاظ در حقیقت برای روح معانی وضع شده‌اند و در این رابطه می‌فرماید: آیا از اشاره‌های مکرر اولیاء علیهم السلام و سخنان عرفا این کلام را دریافته‌ای که الفاظ برای روح معانی و حقیقت آن وضع شده‌اند؟ و آیا در این موضوع اندیشیده‌ای؟ باور کنید که اندیشه در این موضوع به واقع مصداق این کلام معصوم علیه السلام است که می‌فرماید: «یک ساعت تفکر از شصت [یا هفتاد] سال عبادت برتر است». چرا که چنین تفکری شاه کلید معرفت و بنیادی‌ترین اصل فهم قرآنی است. (همان، ۳۹)

بنابراین از منظر عرفان شیعه، اتصال دائمی به آسمان و تداوم نور نبوت، در قالب مسئله ولایت مطرح می‌شود چرا که ولایت در حقیقت باطن امر نبوت است و این اتصال همچون مراتب نور است چرا که نبوت یک اصل قراردادی نیست بلکه یک امر حقیقی است. به همین دلیل است که با وجود اتمام امر رسالت، باطن امر نبوت که همان ولایت است به اتمام نمی‌رسد و بلکه در قالب ظهور اولیاء الهی تداوم می‌یابد.

ولایت و نبوت دو وجهه غیب و شهود یک حقیقت

بنابراین ولایت و نبوت دو وجه از یک حقیقت هستند که در دو صورت غیب و شهود یا باطن و ظاهر نمود می‌یابند. یکی رب دیگری و آن یک ظهور آن مقام است.

امام خمینی رحمته الله علیه آنجا که به تبیین مسئله خلافت و ولایت می‌پردازد عنوان می‌کند: خلافت الهی مراتب و ساحت‌هایی دارد و از آن جاکه دست اندیشه و روان از آن حقیقت غیبیه کوتاه است و هیچ کس را یارای جرعه نوشی از آن مقام نیست و از آن رهگذر که اسماء و صفات با توجه به تعیناتی که دارند، محرم سر حقیقت غیبیه نیستند، لذا نخستین مرتبه خلافت الهیه - که خلافت از ذات احدی غیبی در مقام ظهور است - ضرورت می‌یابد و این خلافت دو روی دارد:

نخست، وجه غیبی که به سوی هویت غیبیه است و از این جهت باطن است و هرگز ظهور نمی‌یابد.

و دیگری وجه و رویی که به سمت عالم اسماء و صفات است که در جلوه گاه‌های حضرت واحدیت تجلی می‌کند. (خمینی، ۱۳۷۶ ش، ۴۱)

ایشان در جای دیگر این خلافت را از بزرگ‌ترین شئون الهی و گران سنگ‌ترین مقام ربوبی دانسته و می‌فرماید همین خلافت است که روح خلافت محمدی صلی الله علیه و آله، رب و سرچشمه او است و خلافت در دیگر عوالم از آن آغاز شده است. این خلافت کبری واسطه‌ای میان احدیت غیبیه و حضرت واحدیت و مقام کثرت است و عین ثابت محمدی، نخستین لازمی بود که اسم اعظم «الله» در نشئه علمی اقتضا کرد و این عین نسبت به همه مراتب اعیان، نفوذ و خلافت دارد. (خمینی، ۱۳۷۶ ش، ۶۰) و در هر عینی به تناسب استعداد و مقام و صفای آینه وجودی اش ظهور می‌یابد. (همان، ۶۶)

امام خمینی رحمته الله علیه در *تعلیقات علی شرح فصوص الحکم*، مقام خلافت ظاهری پس از پیامبر را منصبی الهی شمرده‌اند که بر خلق پنهان است و این خلافت، از شئون نبوت و رسالت است که اظهارش بر پیامبر واجب است و از این رو است که پیامبر، تمامی خلفای دوازده گانه پس از خود را معرفی کرده است و این تنصیب از بزرگ‌ترین واجبات است که نادیده گرفتن آن، سبب تزییع آن واجب و گسست نظام اجتماعی و اختلال در بنیان نبوت و از دست رفتن آثار شریعت می‌گردد و ترک این تنصیب، زشت‌ترین زشتی‌ها است که به هیچ فرد عامی نمی‌توان نسبت داد؛ تا چه رسد به پیامبر صلی الله علیه و آله. (خمینی، ۱۴۱۰ ق، ۱۹۷؛ و.ر.ک: سعیدی، ۱۳۸۲ ش، ۱۸)

این خلافت الهی به حسب نزول مراتب و درجات، در دیگر افراد انسانی نیز با شرایطی قابلیت ظهور دارد.



خلافت در عرفان با فنای عبد و گذشت از خود و امیال انسانی و انانیت، در سیر الی الله حاصل می‌گردد و وصول به نهایت آن، فنا در مرتبهٔ اعلا را می‌طلبد. (قصری، ۱۳۷۵ ش، ۲۹۱-۲۹۳)

و این سعادت جز به نظر لطف و با هدایت و راهنمایی و دستگیری صاحبان حقیقی این مقام حاصل نمی‌گردد. و این سیر کمالی جز در سایه لطف ایشان صورت نمی‌گیرد و جز ظل و سایه‌ای از مقامات آن صاحبان حقیقی این مقامات نمی‌باشد و جز به اراده ایشان دوام نمی‌یابد.

علامه طباطبایی ذیل آیه ۷۳ سوره انبیاء در تفسیر شریف میزان می‌فرماید: «فلا یبقی للإمامه إلا الهدایه بمعنی الإیصال إلى المطلوب؛ و هی نوع تصرف التکوینی فی النفوس بتسیرها فی الکمال و نقلها من موقف معنوی إلى موقف آخر» (طباطبایی، ۱۳۷۲ ش، ۱۴/۳۰۴)؛ پس معنی امامت چیزی جز رساندن به هدف نیست امامت در این معنا یک نوع تصرف تکوینی در نفوس است، که با آن تصرف راه را برای بردن دل‌ها به سوی کمال، و انتقال دادن آنها از موقفی به موقفی بالاتر، هموار می‌سازد.

به عنوان حسن ختام سخن، بهره‌مند می‌شویم از روایتی از امیر المومنین علیه السلام که می‌تواند ناظر به همین معنا باشد آنجا که حضرت می‌فرماید: «... فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يَشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَ يُرَوِّهُمُ آيَاتِ الْمُتَقَدِّرَةِ». (نهج البلاغه، ۱۴۰۸ ق، خطبه ۱) پس خداوند رسولانش را بر انگیخت، و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت، تا ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند، و نعمت فراموش شده او را به یادشان آرند و با ارائه دلایل بر آنان اتمام حجت کنند، و نیروهای پنهان عقول آنان را بر انگیزانند، و نشانه‌های الهی را به آنان بنمایانند.

چرا که بر طبق روایات آن عهد و میثاق الهی و آن نعمت فراموش شده و آن حجت پنهانی عقل و آن آیات الهی چیزی نیستند جز نور وجود مقدس «ولی الله» و «خلیفه الله» در مقام غیب و شهود.

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

نتیجه

نبوت در بیان عارفان بالله کاملاً متفاوت است با آنچه در بیان اندیشمندان دیگر ادیان و حتی متکلمن و فقها و اهل و شریعت و...، از دین اسلام و بلکه تشیع، شرح و بسط داده می‌شود.

در بیان عرفا نبوت مقامی باطنی و عنداللهی است که خود از بطن مقام ولایت می‌جوشد و در عین ربط و اتصال به مقام غیب الغیوب است. نزول آن مرتبه از عوالم گوناگون به مراتب خودشان صورت می‌گیرد تا آنجا که به نشئه ماده و طبیعت رسیده و در قالب وجود انسان مادی نیز رخ می‌نماید و آشکار می‌شود تا وی به عنوان نبی در مقام اظهار و انباء آنچه در مقام ولایت به آن دست یازیده است، برآید.

بنابراین برای شناختن و فهمیدن و تبیین مسئله نبوت نباید اکتفا به بعد ظاهر نبوت و نبی نمود و تنها از حیث احکام و شریعت و تکلیف به مسئله نگریست و پیامبران را تنها از بعد مادی و به عنوان انسان‌هایی چون دیگران دید که فقط قدری برتر و دارای توانایی‌های خاصی هستند.

حقیقت نبوت از نظر امام خمینی کشف و بسط حقایق یا درک مقام وحدت و کثرت می‌باشد. امام علیه السلام مقام انبیاء را از عالم اسماء و صفات حق تا عالم طبیعت مطرح می‌کند. از نظر امام خمینی، نبوت حقیقه مطلقه، اظهار آنچه در مقام غیب الغیوب است در حضرت واحدیت می‌باشد.

ایشان همچنین از ولایت به عنوان باطن نبوت یاد می‌کند چنانکه ولایت را باطن قرآن نیز می‌داند و اینگونه حقیقت واحدی برای نبوت و قرآن قائل می‌شود زیرا هر دو تجلی حق و مجرای تجلی غیب در شهود هستند.

از منظر عرفا و همچنین امام علیه السلام مراتب انبیا با یکدیگر متفاوت است و در میان ایشان پیامبر خاتم در اوج قله نبوت قرار دارد که مقام **﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾** حکایت از این مقام دارد. در این بیان تمامی انبیا دعوت کننده به نبوت پیامبر خاتم بوده‌اند و همه به یک حقیقت توحیدی دعوت می‌کرده‌اند و علت ختم نبوت در وجود مقدس حضرت ختمی مرتبت نیز در همین حقیقت نهفته است.

این درک از مفهوم نبوت از دیدگاه عرفان شیعی را می‌توان پاسخگوی بسیاری از سوالات و مباحث مطروحه در این حوزه دانست. لذا بسیاری از مباحث و مسائلی که در الهیات ادیان مسیحی و یهودی و منجمله آنچه در مبحث «تست پیشگویی نبوت» طرح و دنبال می‌شوند در مقابل این دیدگاه بلند و ناب اصولاً جلوه‌ای جز خردی و رنگ باختگی ندارند.

منابع:

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه،
۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله، الشفاء، (۱۴۰۴ق)، الهیات، قم، مکتبه آیت الله مرعشی النجفی.
۴. ابن عربی، محی الدین، (۱۹۴۶ق)، فصوص الحکم، به کوشش ابوالعلی عفیفی، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه.
۵. ابن عربی، محی الدین، بیتا، الفتوحات المکیة فی معرفة اسرار المالکیة والملکیة، بیروت، دارالصادر.
۶. ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت، دار صادر.
۸. اردبیلی، عبدالغنی، (۱۳۸۱ش)، تقریرات فلسفه امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۹. ایزوتسو، توشی هیکو، (۱۳۸۱ش)، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۱۰. آشتیانی، جلال الدین، (۱۳۸۹ش)، تحقیقی در دین مسیح، تهران، سهامی انتشار.
۱۱. آملی، سید حیدر، (۱۳۸۲ش)، انوار الحقیقه و اطوار الطریقه و اسرار الشریعه، به کوشش سید محسن موسوی تبریزی، قم، نور علی نور.
۱۲. آملی، سید حیدر، (۱۳۴۵ش)، جامع الاسرار و منبع الانوار، به کوشش هانری کرین و عثمان اسماعیل یحیی، تهران، انستیتو ایران و فرانسه.
۱۳. پنی، جان، مقاله «تست پیشگوی نبوی، مبحث معنای وحی نبوی»، مجله الهیات پنطیکاستی
۱۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۳۷۶ش)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، به کوشش احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم
۱۵. حسن زاده آملی، حسن، (۱۳۷۸ش)، ممد الهمم فی شرح الفصوص الحکم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
۱۶. حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۲۲ق)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، به کوشش حسن حسن زاده آملی، قم، موسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین.
۱۷. خمینی، روح الله، (۱۳۷۰ش)، آداب الصلوة، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۱۸. خمینی، روح الله، (۱۳۷۶ش)، *مصباح الهدایة الی الخلافة والولاية*، به کوشش سید جلال الدین آشتیانی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۹. خمینی، روح الله، (۱۴۱۰ق)، *تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس*، به کوشش حسن رحیمیان، قم، مؤسسه پاسدار اسلام.
۲۰. داورپناه، ابوالفضل، (۱۳۶۶ش)، *انوار العرفان فی تفسیر القرآن*، تهران، کتابخانه صدر.
۲۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت، دار القلم.
۲۲. زمخشری، جار الله، (۱۴۳۰ق)، *اساس البلاغه*، به کوشش محمد باسل عیون السود، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲۳. سبزواری، ملاهادی، (۱۳۷۲ش)، *شرح الاسماء الحسنی*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۴.
- ۲۵.
۲۶. سعیدی، حسن، (۱۳۸۲ش)، مقاله «ساحتها و اسرار نبوت و ولایت از منظر امام خمینی»، *فصلنامه علمی پژوهشی متین*، شماره ۱۸.
۲۷. شیرازی، صدر الدین محمد بن ابراهیم، (۱۳۸۱ش)، *شواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*، ترجمه جواد مصلح، تهران، صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.
۲۸. صادقی ارزگانی، محمد امین، (۱۳۸۶ش)، *پیامبر اعظم در نگاه عرفانی امام خمینی*، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج.
۲۹. صالحی مالستانی، حسین، مقاله «حقیقت نبوت از دیدگاه امام خمینی»، *کتابخانه مجازی الفبا*، شماره ۷۵.
۳۰. طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۷۲ش)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامی.
۳۱. طوسی، خواجه نصیر الدین محمد بن محمد، (۱۳۹۸ش)، *تلخیص المحصل او نقد المحصل*، قم، نشر بیدار.
۳۲. قیصری، محمد داوود، (۱۳۷۵ش)، *شرح فصوص الحکم*، به کوشش جلال الدین آشتیانی، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
۳۳. کریستی ویلسن، ج، بی تا، *بشارت*، تهران، کتابخانه دانشگاه الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران.
۳۴. کیاشمشکی، ابوالفضل، (۱۳۷۹ش)، *ولایت در عرفان با تکیه بر آراء امام خمینی*، تهران، دارالصادقین.
۲۵. کاشانی، ملافتح الله، (۱۴۲۳ق)، *زبدة التفاسیر*، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیة.
۳۶. کتاب مقدس، بی تا، ترجمه تفسیری شامل عهد عتیق و عهد جدید، انگلستان، ایلام.
۳۷. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم.



۳۸. مصطفوی، حسن، (۱۴۳۰ق)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، بیروت / قاهره، دار الکتب العلمیة / مرکز نشر آثار علامہ مصطفوی.
۳۹. معجم المفهرس آنلاین
۴۰. مفید، محمد بن محمد نعمان، (۱۴۱۴ق)، *النکت الاعتقادیہ*، بیروت، دار المفید.
۴۱. مک گراث، ایستر، (۱۳۸۵ش)، *درآمدی برالهیات مسیحی*، ترجمہ عیسی دیباج، تهران، کتاب روشن.
۴۲. هاکس، جیمز، (۱۳۷۷ش)، *قاموس کتاب مقدس*. تهران، اساطیر.
43. Mircea, Eliada (1981), *The Encyclopedia of religion*, ed in chief, new York. *Journal of Pentecostal Theology* 10 (1997) / PENNEY *The Testing of New Testament Prophecy / The Meaning of Prophetic Revelation*